

داستان‌های کپی‌و‌مان

باغی بود و باغبانی

همه‌جا محافظت کنی، چرا خودت بی‌اجازه آمدی توی باغ مردم؟ پس تو را دو بار می‌زنم!»
و همین‌طور که می‌گفت، یقه‌ی سرباز بیچاره را گرفت و دو دست کتک حسابی به او زد و دست و پایش را بست به درخت.
بعد رو کرد به دانشمند و گفت: «تو که دانشمندی، عقلت نرسید به این دو تا بگویی توی باغ مردم نروند؟ اون هیچ، تو که دانشمندی عقلت نرسید توی باغ مردم نروی؟ اون هم هیچ، تو که دانشمندی وقتی دیدی بقیه را می‌زنم عقلت نرسید فرار کنی؟ پس تو را سه بار می‌زنم.»
و همین‌طور که می‌گفت، یقه‌ی مرد دانشمند را گرفت سه دست کتک حسابی به او زد و بستش به درخت و با خیال راحت رفت سراغ زندگی‌اش.
ما از این داستان نتیجه می‌گیریم:
۱- با یک گل بهار نمی‌شود، اگر بشود خوب نمی‌شود!
۲- ما در نشریه‌ی وزین کوله‌پشتی به یک کارتون‌بست نیازمندیم! کارتون‌بست محترم لطفاً هر چه سریع‌تر خود را به ما بنما!
۳- پسر بچه‌ای به نام پیتر گم شده. لطفاً هر چه سریع‌تر به اطلاعات مراجعه فرمایید!



ما کوله‌نویس‌ها یک جورهایی خودمان را رفیق فابریک نویسنده‌گانی مثل نصرالله منشی می‌دانیم. چون اولین قصه‌هایی که باعث شد رویای نویسنده شدن ببینیم، آثار کهن آن‌ها بود. برای همین هم در این ستون سراغ‌شان می‌رویم و کمی هم سر به سرشان می‌گذاریم. به هر حال رفیقند و ناراحت نمی‌شوند.

یکی بود یکی نبود. یک بابایی بود باغ داشت. یک روز دست بر قضا رفت به باغش سر بزند که دید به به به! سه نفر رفتند توی باغ و تا توانستند میوه‌ها و درخت‌ها را زدند و کردند و خوردند، اما هنوز نبردند. اولی دانشمند بود. دومی سرباز بود و سومی بازاری بود. باغبان گفت: «چه کنم؟ چه کار کنم؟ من که زورم به سه نفر نمی‌رسد!»
این بود که رو کرد به دانشمند و گفت: «تو مرد عاقل و باسواد هستی. من به عقل و سواد تو احترام می‌گذارم! پس تو خوش آمدی!»
بعد رو کرد به سرباز و گفت: «شما هم که سرباز هستی و این امنیتت که ما داریم به‌خاطر شماس. پس شما هم خوش آمدید. اما این بازاری به چه اجازه‌ای به باغ من آمده؟ از چه کسی اجازه گرفته که میوه‌های باغ من را خورده؟!»
و همین‌طور که می‌گفت، یقه‌ی مرد بازاری را گرفت و یک کتک حسابی به او زد و دست و پایش را بست به درخت.
بعد رو کرد به سرباز و گفت: «این که دانشمند است هیچ، اما تو که سرباز مملکتی و باید از

تانگو

نیلوفر نیک بنیاد



تانگو اسم یک جور بازی فکری است که پیشینه‌ای تاریخی دارد. افسانه‌ها می‌گویند در چین باستان مردی در حال حمل یک کاشی چینی بود که کاشی افتاد و شکست. مرد وقتی می‌خواست دوباره آن کاشی را بسازد، فهمید که می‌تواند صدها طرح جدید با این هفت تکه ایجاد کند. این بازی بدون تکنولوژی هم باعث پیشرفت شما در هنر می‌شود و هم ریاضی. معطل چه هستید؟ شروع کنید!

جدول‌بندی

ما ادعا نداریم که این جدول طنز است اما یکی از خفن‌ترین طنزنویسان کوله‌پشتی آن را طراحی کرده است. عمراً اگر حدس بزنید کی!

- با آتش سر و کار دارد.
- مساوی.
- خیلی زود اتفاق می‌افتد.
- پرنده‌ای که به زیبایی معروف است.
- بُنی که نمی‌شنود. (وقتی جواب را فهمیدید به این فکر کنید که خب با کدام توضیح غیر از این می‌توانستیم راهنمایی‌تان کنیم!)
- بعضی موضوع‌ها به بعضی افراد «...» دارد. بعضی موضوع‌ها به بعضی افراد «...» ندارد.
- آرامش.
- جنجال (باور کنید خوبی شما را می‌خواهیم، می‌خواهیم دایره‌ی واژگان‌تان قوی شود).
- هر چیزی نباشد اما این باشد، آدم از گرسنگی نخواهد مرد.
- «پدر» وقتی صمیمی صدایش کنیم.
- کهنه نیست.
- حیوان وفادار.
- سختی.
- مایه‌ی حیات که در بحران است.
- کتیف.
- عمه.

جواب‌های جدول شماره‌ی پیش:

- مدرسه ۲. بیدار ۳. هراز ۴. داستانی ۵. کوه‌نورد ۶. مرغ ۷. وارد ۸. رک ۹. یک دهم ۱۰. کر ۱۱. آوا ۱۲. زرنگ ۱۳. پر ۱۴. کوهسار ۱۵. جیک ۱۶. کلاغ ۱۷. در